در تاریخ ۰۸ آبان ۱۳۸۵
مكاسب محرمه/اعيان نجسه

جلسه 10

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

معامله خمر ميان دو ذمّي

يكى از مباحثى كه در بحث تكسب به خمر بايد عنوان شود اين است كه آيا حرمت تكليفيه و حرمت وضعيه در باب تكسب به خمر، به آنجايى اختصاص دارد كه بايع و مشترى هردو يا يكي از آنها مسلمان هستند؛ اما در جايى كه هردو ذمى باشند، ـ مثلاً هردو نصرانى باشند ـ بگوييم معامله آنها صحيح است و ثمنى هم كه دريافت مى كنند ثمن درستى است. آيا اين چنين است، يا اين كه مقتضاى ادله ـ كه ما تا بحال خوانديم ـ اين است كه اطلاق دارد؟

ادله بر اطلاق

در اينجا از يك طرف ادله اطلاق دارد، مثلاً آن رواياتى كه دلالت داشت «**من اكل السحت ثمن الخمر**» ، خوب اين ثمن الخمر اطلاق دارد و اختصاص به آنجايى كه بايع بيايد خمر را بفروشد و ثمن را بگيرد ندارد. يا آن روايتى كه پيامبر(ص) گروهي را لعن كردند كه يكى از آنها بايع خمر و مشترى خمر است، دراين روايت قيد مسلمان ندارد، هر كسى كه بايع و يا مشترى خمر باشد. همچنين اين‌آيه شريفه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» ، البته اگر در ذهن شريفتان باشد ما نتوانستيم ازاين آيه شريفه، حرمت تكليفى تكسب به خمر را استفاده كنيم، چه برسد به حرمت وضعى آن. اما عده اي از فقها از اين آيه شريفه از باب اين كه «**حذف المتعلق يدل على العموم**» استفاده كردند كه «فَاجْتَنِبُوهُ» يعنى «**فاجتنبوا**» از جميع آن چيزى كه مرتبط به خمر است كه يكى از آنها هم بيع و شراء است. اگر از آيه‌ى شريفه چنين مطلبى استفاده شود، اينجا فرقى بين اين كه بايع مسلمان باشد يا غير مسلمان ، نيست.

پس ما از طرفي ادله اى داريم كه اطلاق دارد. مضافاً ما يك قاعده‌اى در قواعد فقهيه داريم و آن اين است كه «**الكفار مكلفون‌بالفروع كما انهم مكلفون بالاصول**»، كفار به فروع مكلف هستند. كه البته اين قاعده محل خلاف است، و كثيرى از بزرگان قبول دارند و برخى هم قبول ندارند، مشهور قايل هستند به اين كه كفار مكلف به فروع هستند يعنى همانطورى كه خوردن خمر براى مسلمان حرام است، بر كافر هم حرام است. همانطورى كه بيع الخمر براى مسلمان حرام است بالحرمة التكليفية، براى آن كافر هم حرام است بالحرمة التكليفية، همانطورى كه براي مسلمان بالحرمة الوضعيه حرام است براى كافر هم بالحرمة الوضعيه حرام است. پس ما از يك طرف هم اطلاقات خيلى روشنى داريم و هم اين قاعده «**الكفار مكلفون بالفروع**» را داريم. اينها اقتضا مى‌كند كه بگوييم فرقى نمى‌كند و همانطورى كه اگر يك كافرى خمرى را خورد مرتكب حرام شده است، اگر يك كافر ذمى به يك ذمى ديگر خمرى را فروخت هم تكسبش‌حرمت تكليفيه دارد و هم حرمت وضعيه دارد، و معامله‌اش باطل است.

ادله دال بر تفصيل

از طرف ديگر ما وقتى روايات خنزير را ـ كه بحث خنزير را خيلى مفصل در سال گذشته عنوان كرديم،ـ مى خوانديم آنجا بعضى ازروايات است كه چه بسا از آنها استفاده مى‌شود كه بين آنجايى كه بايع مسلمان باشد و آنجايى كه بايع ذمى باشد فرق وجود دارد. اين روايات را مجدداً اجمالاً مى‌گويم ولو اين كه بحث سندى اينها را در بحث خنزير، مفصل عنوان كرده بوديم.

روایت اول

اولین روایت در وسائل الشیعة، کتاب التجارة، باب 57، از ابواب ما یکتسب به، حدیث اول؛ این حدیث را صاحب وسایل از مرحوم کلینی(ره) نقل می‌کند، **کلینی عن علی بن ابراهیم، عن أبیه،** ـ ابراهیم بن هاشم ـ **عن ابن ابی نجران** ، که در نسخه‌های قدیم کافي بجای ابی نجران، ابن ابی عمیر است، **عن محمد بن سنان، عن‌معاویة بن سعید، عن الرضا(ع)**، در وسایل الشیعه بجای محمد بن سنان، محمد بن مسکان آورده است، اما در کافي محمد بن سنان است. **سألته** ـ معاویة بن سعید می‌گوید از امام هشتم(ع) سؤال کردم، ـ **عن نصرانی اسلم** ـ یك مسیحی که مسلمان شده است ـ **و عنده خمر و خنازیر و علیه دین** ـ یك مقدار خمر و خنزیر دارد و یك مقدار دیونی هم دارد، **هل یبیعه خمره و خنازیره فیقضی دینه** ـ آیا می‌تواند خمر و خنزیرش را بفروشد و دینش را بپردازدیانه؟ **فقال لا** . در ذهن سائل چه بوده؟ در ذهن سائل این بوده که اگر این مسیحی مسلمان نشده بود می‌توانست خمر و خنزیر را بفروشدو دینش‌را بپردازد، اما الان می‌گوید حالا که اسلام آورده چطور؟ پس از این روایت نتیجه می‌گیریم بایع **إذا کان مسلماً لا یجوز، إذا کان ذمیاً او نصرانیاً یجوز .**

روایت دوم

حدیث دوم، در همان باب، حدیث دوم است، یك روایت موقوفه است؛ یعنی از امام(ع) نقل نمی‌کند، باز این هم از **مرحوم کلینی** از **علی بن ابراهیم، عن ابراهیم بن هاشم، عن اسماعیل بن مرار، عن یونس،** از یونس نقل می‌کند دیگر نمی‌گوید یونس از چه کسي نقل می‌کند؟ که البته یونس هم از اجلای اصحاب است و از غیرامام چیزی نقل نمی‌کند، یونس می‌گوید «**في مجوسی باع خمراً او خنازیر الی اجل مسمی،** یك مجوسی خمر را خنزیر را نسیه فروخته است و گفته یك سال دیگر پولش را بپرداز، **ثم اسلم قبل ان یحل المال** ـ قبل از آن که وقت آن مال برسد این مسلمان شد، **قال له دراهمه،** امام(ع) فرموده این دراهمش مال او است، یعنی پول آن خمر و خنزیر را که بعداً آن مشتری می‌آورد باید به این شخص بدهد. **و قال ان اسلم رجل و له خمر و خنازیر ثم مات و هی في ملکه و علیه دین،** فرموده اگر این مسیحی خمر و خنزیر دارد و این شخص مرد، یك مقدار دین هم بر ذمه‌اش است، امام(ع) فرموده **یبیع دیانه،** آنهایی که از او دین می‌خواهند، بفروشند، ـ **او ولی له غیر مسلم** ـ یا ولی که مسلمان نیست بفروشد، ـ **ولی له غیر مسلم خمره و خنازیره و یقضی دینه** ـ و دینش را بدهد ـ **و لیس له ان یبیعه و هو حی** ـ تا مادامیکه این نصرانی‌که مسلمان شده حي است خودش نمی‌تواند بفروشد ـ **و لا یمسکه** ـ خودش نگه ندارد. این روایت هم به خوبی دلالت دارد که بایع باید مسلمان نباشد.

روایت سوّم

حدیث سوم در همین کتاب التجارة وسایل، باب 61 از ابواب ما یکتسب به، حدیث اول، حدیثی است که سندش هم درست نیست، از قرب الاسناد نقل‌می‌کند **عن عبداللّه بن حسن، عن جده علی بن جعفر، عن اخیه موسی بن جعفر، قال سألته عن رجلین نصرایین باع احدهما خمراً او خنزیراً الی اجل فاسلما**ـ دو مرد نصرانی خمر و خنزیر را فروخته‌اند، بعداً هردوی آنهای مسلمان شده‌اند ـ **قبل ان یقبضا الثمن** ـ قبل از این که ثمن را بگیرند ـ **هل یحل له ثمنه بعدلاسلام؟** قبل از اسلام خمر و خنزیر را فروخته‌اند و ثمن را به آنها نداده‌اند، قبل از قبض ثمن، اسلام آورده‌اند، آیا حالا می‌توانند بعد از اسلام، پول آن‌خمر و خنزیر را بگیرند، **انما له الثمن فلا بأس ان یأخذ** ـ باز در اینجا پیداست که در ذهن سائل این بوده که اگر اینها اسلام نیاورده بودند اشکالی نداشت ولي حالا مسلمان شده‌اند و نمی‌توانند خمر و خنزیر بفروشند، لذا مي گوید قبل از اسلام خمر و خنزیر فروخته‌اند، قبل از این که قبض ثمن کنند مسلمان شده‌اند، حالا آیا می‌توانند ثمنش را بگیرند یانه؟ امام می‌فرمایند بلی مي توانند ثمن را می‌توانند بگیرند.

روایت چهارم

روایت چهارم موثقه عمار ساباطی است از امام صادق(ع) در تهذیب مرحوم شیخ، در جلد نهم، صفحه 116، **عن رجلین نصرانیین باع احدهما من صاحبه‌خمراً** ـ دو مرد نصرانی که یکی به رفیقش خمر یا خنزیر فروخته است **ثم اسلما قبل ان یقبض الدراهم** ـ قبل از این که قبض دراهم کند هردوي آنها اسلام‌آوردند، **قال لا بأس** فرموده این بأسی نیست و می‌تواند ثمن را

بگیرد.

روایت پنجم

آخرین روایت، روایتی است که مرحوم کلینی در کافي دارد **عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن فضال، عن یونس بن یعقوب، عن منصور** ـ که عرض کردم سندهای اینها را بررسی کردیم، که منصور، مردد بین چند نفر است که اینجا مراد منصور بن حازم است که روایت معتبری است ـ **قال قلت لابی عبداللَّه(ع) لی علی رجل ذمی دراهم** ، من از یك مرد ذمی پولی طلب دارم، **فیبع الخمر و الخنزیر و انا حاضر** ـ خمر و خنزیر رامی‌فروشد و من هم حاضر هستم، یعنی در مغازه‌اش نشسته‌ام در حضور من خمر را فروخت پول گرفت، ـ **فیحل لی اخذها؟** ـ آیا من می‌توانم این ثمن را از اوبگیرم یانه؟ ـ **فقال انما لك علیه دراهم فقضائك دراهمك** ـ تو از او پول می‌خواهی او هم پولت را داده است .

نتیجه بررسي این روایات

پس ما پنج روایت در اینجا خواندیم که این روایات دلالت براین دارد که باید بین بایع مسلمان و ذمی تفصیل داد. **البایع إذا کان مسلماً** ، حق ندارد خمر و خنزیر بفروشد، **اما إذا کان ذمیاً** می‌تواند این بیع را انجام بدهد. دقت کنید که ذمی بودن خصوصیت ندارد، بلکه از مجموع این پنج روایت استفاده می‌شود که فارق، مسلمان بودن و مسلمان نبودن است، حالا آن کسی که مسلمان نیست می‌خواهد ذمی باشد یا نباشد.

مؤید براي روایات دال بر تفصیل

این روایات، یك مؤیداتی هم دارد، مؤیدات آنها این است که در فقه اسلامی، در باب اخذ جزیه از کفار اهل ذمه، با این که بدانیم پولشان پول ثمن الخموراست، ثمن الخنازیر است و از همان پول جزیه را به مسلمانها می‌دهند، حاکم اسلامی می‌تواند آن پول را اخذ کند. اینجا نگفته است که اگر پول از ثمن‌الخمور است شما حق ندارید اخذ کنید، یا اگر شما یك معامله‌ای را با یك کافری انجام دادید مثلاً خانه‌ای را به یک مسیحي فروختید و می‌دانید که در آمد این مسیحی از ثمن الخمور است، باز می‌گویند مانعی ندارد و معامله صحیح است، این هم مؤید این مطلب است.

بررسي و جمع میان ادله هر دو قول

از یك طرف اطلاقات و **الکفار مکلفون بالفروع** را ملاحظه فرمودید، از یك طرف هم این روایات را داریم. آیا مي توانیم با این روایات هم اطلاقات را تقیید بزنیم و هم آن قاعده اشتراك را تقیید بزنیم؟

بیان اول

بگوییم آن روایاتی که مطلق است که پیامبر(ص) بایع و مشتری خمر را لعن فرموده است یا فرموده «**من اکل السحت ثمن الخمر**»، بگوییم این درست است که اطلاق دارد، اما این پنج روایتی را که ما نقل کردیم، آن روایات را تقیید می زند، می‌گوید «**من اکل السحت ثمن الخمر الا إذا کان البایع نصرانیاً**» و بین خودشان این معامله خمر واقع شود، اگر بین خودشان واقع شد نه حرمت تکلیفیه دارد و نه حرمت وضعیه. اگر یک نصرانی با پولی که از راه خمر بدست می‌آورد خانه‌ای را خرید، و پول را به مالک داد، آن مالك دیگر حق تصرف در آن خانه را ندارد،

هیچ فقیه مسلمان و شیعی نمي گوید چون آن خانه را از پول خمر خریده‌ای، معامله بین شما دو نفر واقع نشده است و آن خانه در ملك او باقی مانده است. یك راه این است که ما با این روایات، آن اطلاقات و قاعده اشتراك را تقیید بزنیم و بگوییم الکفار مکلفون بالفروع الا در باب خمر و خنزیر، در باب خمر و خنزیر اگر معامله‌ای بین‌خودشان انجام داده‌اند چون روایات خاص داریم، این روایات خاصه می‌گویند این معامله، باطل نیست. این یك بیان برای جمع بین این ادله‌ی که در اینجا داریم.

بیان دوم

بیان دوم این است که؛ این پنج روایتی را که در اینجا خواندیم، کدام روایت دلالت دارد بر این که اگر یك نصرانی به نصرانی دیگر خمر فروخت و درمقابلش پولی را گرفت این اشکالی ندارد؟ در غالب این روایات دارد «**انما له الدراهم یا له الثمن**»، از روایت آخر شروع می‌کنیم، در روایت آخر این بود که من از یك مرد ذمی دراهمی را می‌خواهم، او خمر را می فروشد و پول می‌گیرد، امام(ع) فرمود **انما لك علیه دراهم فقضائك دراهمك** ـ دراهم تو را داده است. بگوییم اینجا امام(ع) نمی‌خواهد بفرماید که آن معامله‌ی که آنها کرده‌اند صحیح است، نمی‌خواهد بفرماید که این ثمنی که این شخص در مقابل خمر گرفته‌است برای آن نصرانی سحت نیست. دقت کنید؛ راه اول این بود که ما با این روایات، اطلاقات را تقیید بزنیم و نتیجه‌اش این است پولی که یك نصرانی از نصرانی‌دیگر در مقابل خمر می‌گیرد این دیگر عنوان سحت را ندارد.

اما در این راه دوم می‌گوییم نه، روایت دلالت بر این ندارد، امام(ع) می‌خواهد در اینجا یك تسهیلی را برای مسلمان قایل شود، امام(ع) می‌خواهد بفرماید تو از این پول می‌خواهی و این پولت را داده است، اما وزر و وبال آن معامله و آن سحت بر ذمه خودش است، تو پولی می‌خواهی و این آدم هم‌فقط پول خمر دارد و چیز دیگری ندارد، چه اشکالی دارد ما بگوییم امام(ع) تسهیلاً للمسلم این پول را برای مسلمان حلال‌کرده است.

ما مواردی در فقه داریم، پول تا مادامیکه در دست زید است «حرامٌ سحت»، اما وقتی دست امام(ع) قرار می‌گیرد می‌شود حلال، در مال مخلوط به حرام اگر شما خمسش را دادید این می‌شود حلال ولي مادامیکه خمس داده نشود این حرام است. ما این احتمال را می‌دهیم که در این روایات امام(ع) در مقام یك تسهیلی بر مسلمین است، مسلمانها از ابتدا در همان صدر اسلام و بعد هم بالاخره با این مجوسی‌وها و نصرانی‌ها ارتباط داشتند، چه اشکالی دارد بگوییم بین خودشان که معامله می‌کنند معامله شان باطل است و ثمنش سحت است، اما اگر همین ثمن را به یك مسلمانی داد بعنوان قضای دین او، این از باب تسهیلاً لهم بوده است .

در روایت سوم دارد «**انما له الثمن**» امام(ع) نمی‌فرمایند که این معامله صحیح است، دو نصرانی که **باع احدهما خمراً الی اجل فاسلما قبل ان یقبضا الثمن**ـ نصرانی قبل از این که مسلمان شود فروخته، حالا مسلمان شد و هنوز ثمن را نگرفته است، امام(ع) می‌فرماید **انما له الثمن**، در این تعبیر خیلی عنایت است، یعنی نمی‌فرماید که حالا چون نصرانی بوده، فروش خمر توسط نصرانی به نصرانی دیگر این مانعی ندارد، کجای روایات چنین دلالتی وجود دارد؟

امام(ع) می‌فرماید «**انما له الثمن**» یعنی همه‌اش را بگذارید کنار، این پول مال این است. و ملاک آن تسهیلاً للمسلم، تخفیفاً للمسلم احتراماً للمسلم. این «**انما**» را برای چه امام(ع) در این روایت آورده‌اند، خوب امام می‌فرمود «**البیع صحیح و الثمن ینتقل الیه**» و می تواند اخذ کند، چرا کلمه «**انما**» را آوردند؟ «**انما له الثمن**»؟ در آن روایت دوم که یونس بود روایت موقوفه بود دارد «**قال له دراهم**» این یك تعبیری است که یك معامله‌ای شده است امام(ع) نمی فرمایند معامله صحیح است، می‌گوید این پول را تو می‌توانی بگیری، این پول مال توست.

پس راه دوم این است که ما از این روایات نمی‌توانیم استفاده کنیم که امام(ع) بفرماید معامله نصرانی بین یکدیگر صحیح است، و اگر بایع ذمی یا نصرانی باشد می‌توانند به یکدیگر خمر بفروشند، اما اگر بایع مسلمان باشد صحیح نیست. اگر ما این را بگوییم اطلاقات سر جای خودش است، اطلاقاتی که می گوید رسول الله(ص) بایع و مشتری خمر را لعنت کرده، اگر ما راه اول را بگوییم باید بگوییم اگر بایع و مشتری خمر نصرانی هستند، این متعلق لعن پیامبر نیست، اما اگر هردو مسلمان باشند متعلق لعن پیامبر است.

این که لازمه‌اش این است که مسلمان اسوء حالاً بشود از نصرانی، بگوییم دو مسلمان اگر معامله خمر انجام دادند هردو ملعون هستند به لعن پیامبر، امااگر دو نصرانی انجام دادند ملعون نیستند. ما اگر این راه دوم را طی کنیم، اطلاقات سر جای خودش

است اصلاً آن روایتی که داریم «**من اکل السحت ثمن‌الخمر**» قابل تخصیص نیست وقتی می‌گوییم یك چیزی سحت است، ثمن الخمر سحت است. و همچنین این قاعده «**الکفار مکلفون بالفروع**» هم تخصیص نمی‌خورد. ما برای این راه دوم یك مؤیدی هم داریم یکی از روایات است که این مؤید را در جلسه بعد عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.